

تماشاخانه

سلمان طاهری | کارتون‌نویس | salmantaheri@gmail.com



پیراگتفر: به ما شد عرصه تنگ جز شکیبایی چه باشد راهکار؟
توی دنیای پر از اندوه و جنگ خنده کرد و داد پاسخ: «شهرونگ»

شماره هفتصد و نود و سوم



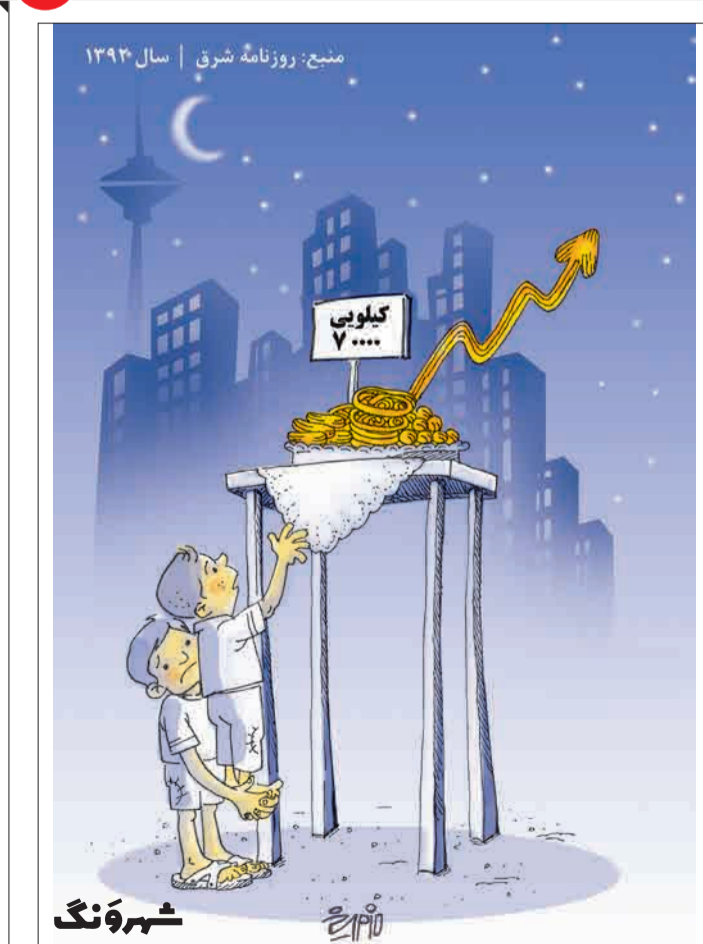
وزیر آموزش و پرورش: ۳ متخصص را مامور کردم
تاریشه کلیپ‌های اخیر مدارس را بررسی کنند

متخصصین: ریشه ندیدیم چندتا دست و پا بود!

◀ نهاد فرهنگی بودجه خوار: بودجه مومن به زنگ ورزش نرسید، زیادش کنید!
◀ اینستاگرام: بندها زید گردن من، من طاقش رودارم
◀ خواننده زیز مینی: من بودم، زیاد جدید بگیر ید!
◀ محمد حسین میثاقی: از فردا خودم مسئولیت نرمش صبحگاهی رو هم بر عهده می‌گیرم!
◀ یک نما بنده: اینار و باونا که تو استاد بوم فحش می‌دن، بسپار ید دست من!
#مدیر مومن_جتلمنه_جتلمنه#شهرونگ



شهر فرنگ



شهرونگ

شگردی

مالکیت تدریجی بر گور!

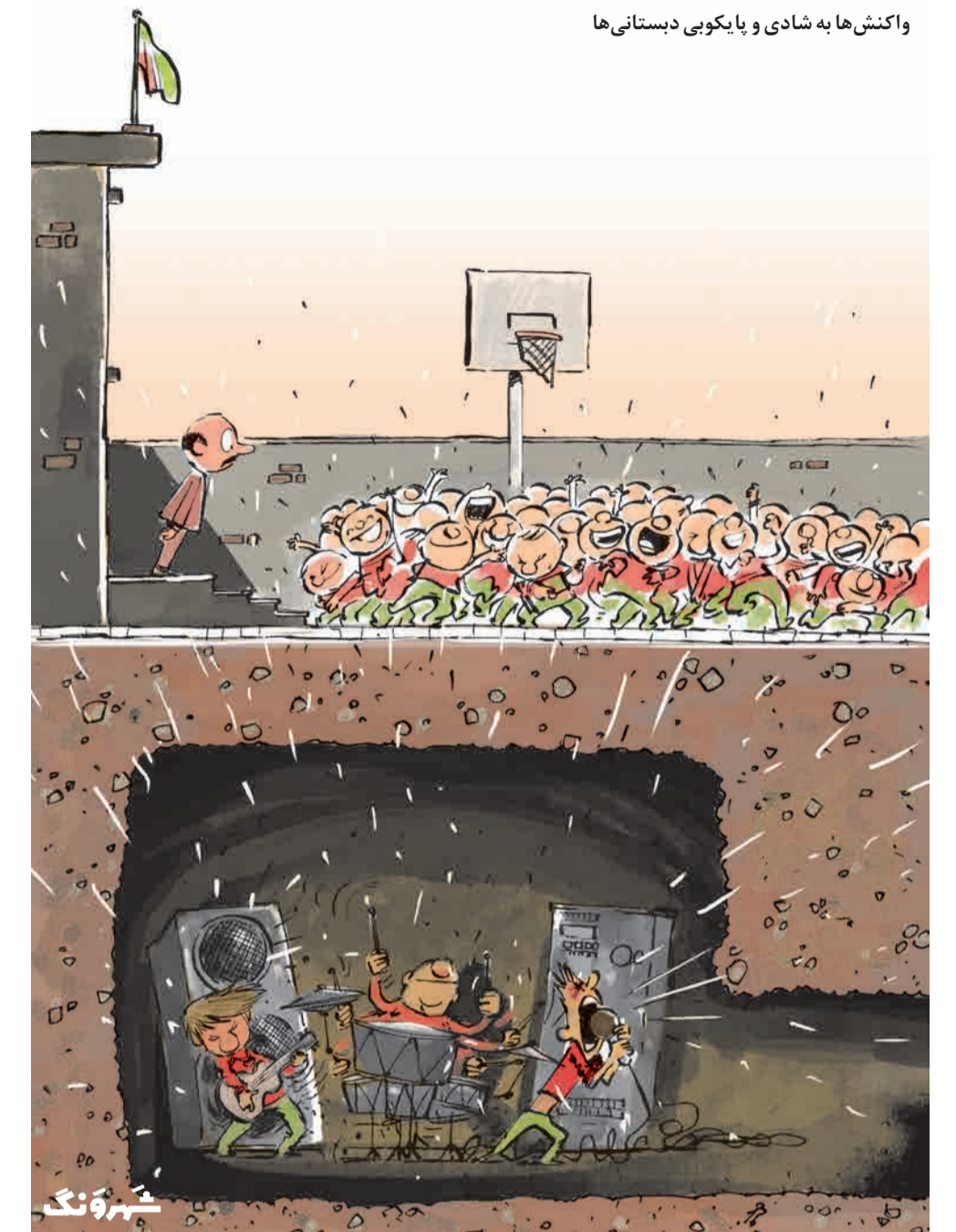


شهرام شهیدی
طنز نویس

خانم‌باجی که وارد شد دید همه نوه‌ها تو اتاق نشیمن و پذیرایی در حال رفت و آمد هستند. گفت: روز جهانی صلیب سرخ و هلال احمر مبارک باشه، دو سه نفری جواب دادند و بقیه سرشان به کار خودشان گرم بود. خانم‌باجی گفت: خوش آمدید. بالاخره بعد از مدت‌ها... باز کسی جواب نداد و هر کس سرش تو لاک خودش بود. دختر عمومیم تا خانم‌باجی را دید گفت: خوب شد اومدین. اون کفش‌های اسکیتون کجاست؟ یادتونه به بار بهم قول دادین من را ماساژ سوئدی بدین؟ الان وقتشه‌ها. خانم‌باجی شاک می‌شد و سگرمه‌هاش رفت توی هم. گفت: مگه اومدین هتل پنج ستاره؟ خدمات هم می‌خواهد. اصلا الان اینجا چه غلطی می‌کنی؟ دختر عمومیم گفت: الان من مشغول ایجاد شغل در خانه شما هستم. خانم‌باجی گفت: دختر من این حرف‌ها بد است. تو نیم وجبی شغل درست کردنت کجا بود؟ نزن این حرف‌ها را. دختر عمو گفت: جدی‌گفتم.

خانم‌باجی گفت: خوب الان چطوری این کار شگفت‌انگیز را انجام میدی؟ دختر عمو گفت: من به شما افتخار داده‌ام و برای گردشگری آمده‌ام خانه شما. معاون سازمان گردشگری هم گفته به ازای هر گردشگر در سطح کشور، یازده شغل ایجاد می‌شود. بنابراین من الان با گردش کردن در خانه شما، یازده شغل ایجاد کرده‌ام و نوه‌های دلبندتان دیگه جزو آمار بیگانان به حساب نخواهند آمد. خانم‌باجی گفت: نوه‌ندارم که انیشتین تحویل جامعه دادام. منتها به جای یازده نفر شاعلم، شما یک تیم فوتبال درست کرده‌ای و یازده فوتبالیست تحویل داده‌ای. یکی‌شان نشسته‌ان گوشه قلیان می‌کشند. یکی داره با توپش شوت می‌زنه تو آویز و الان است که لوسترو رو سرمان بشکنند. یکی آن گوشه رفته تو سایت شرط‌بندی و فکر می‌کنند من خرم حواسم نیست. یکی قصد داره بلیت بازی بعدی پرسپولیس را در سایت دیوار گران تر بفروشه. یکی رفته گوشه اتاق خراب کاری می‌کنه چون حس می‌کنه جادوگر است و باید دروازه حریف را طلسم کنه.

روح آقا جان گفت: اووووو یعنی اوضاع فوتبال اینقدر خراب‌است؟ خانم‌باجی گفت: می‌شود چیزی بوده باشه که شما در زمان حیات در آن نقش کوچکی داشته‌ای و آن موضوع بی‌حاشیه و بی‌مشکل مانده باشه؟ بعد رو کرده نوه‌ها و گفت: شما هم بس کنید. نخود نخود، هر که رود خانه خود. هتل پنج ستاره و گردشگری تعطیل شد. همگی رفتند الا پسر عمهام. خانم‌باجی گفت: شما نشنیدید چی گفتم؟ پسر عمهام گفت: شنیدم، منتها شما گفتمی هر که رود خانه خود و من الان دقیقاً در خانه خودم هستم. خانم‌باجی برافروخته شد و گفت: که این طور. پس اینجا خانه شما شده. از کی اون وقت که من خبر ندارم ازش؟ پسر عمهام گفت: از وقتی که از طرح خرید متری مسکن و مالکیت تدریجی بر خانه رونمایی شده. مسکن این طرح بنده می‌توانم ذره ذره صاحب ملکی که در آن نشسته‌ام، بشوم. روح آقا جان گفت: دلبندم، شما وصیت‌نامه‌ات را بنویس. خانم‌باجی گفت: نه هولش نکن. می‌خواهم برایش از طرح جدیدی رونمایی کنم. پسر عمهام گفت: آخ جون، چه طرحی است؟ خانم‌باجی گفت: برای شما می‌باشه که آه در بساط نداری و با این قیمت‌ها نمی‌توانی فکر خانه خریدن باشی، از طرح «خرید متری قبر و مالکیت تدریجی بر گور خود» رونمایی می‌کنم. خوبه؟



واکنش‌ها به شادی و پایکوبی دبستانی‌ها

شهرونگ

خار مغیلان

آسیب‌شناسی بازار کار جرایم در سال ۹۸

آیدین سیار سریع
طنز نویس

امروز در خدمت چند تن از پیشکسوتان جرم و جنایت هستیم که متأسفانه این روزها کسی به آنها سر نمی‌زند و رفته‌رفته به محاق فراموشی می‌روند. به رسم ادب از بزرگتر جمع شروع می‌کنیم.
ما: سلام. لطفا خودتان را معرفی کنید.
ب: با سلام و عرض ادب خدمت شما و مخاطبان عزیز، سیاه‌نمایی هستم.
ما: اوضاع و احوال، کار و کاسبی خوبه انشا...؟
سیاه‌نمایی: خدا رو شکر، می‌گذره ولی مثل سابق نیست.
ما: چطور؟
سیاه‌نمایی: اوضاع خرابه دیگه. خودتون می‌بینین.
ما: ظاهر این تورم و گرانی‌ها بر کار شما هم اثر گذاشته.
سیاه‌نمایی: بله، به هر حال ما هم جزو همین مردم هستیم. وقتی تن‌ماهی میشه پونزده‌هزار تومن چه جایی برای فعالیت ما باقی می‌مونه؟ به جان شما دیروز نشستم تو تاکسی مردم این قدر ناله کردن حالم بد شد، نرسیده به سید خندان پیاده شدم.
ما: چی شد که این شغل رو برای فعالیت انتخاب کردین؟
سیاه‌نمایی: والا ما درسمون که تموم شد...
ما: چی خونده بودین؟
سیاه‌نمایی: اقتصاد خرد.
ما: بله، ببخشید بفرمایید.
سیاه‌نمایی: بله، عرض می‌کردم. ما درسمون که تموم شد، اومدیم

وارد کار بشیم، ولی خوردیم به خرابی بازار.
ما: چه شغلی مدنظر تون بود؟
سیاه‌نمایی: من خودم علاقه اصلم ماله‌کشی بود، ولی هر جا رفتیم گفتن ظرفیت تکمیل، از قبل استخدام کردیم.
ما: چه چیزی شما رو به ماله‌کشی علاقه‌مند کرده بود؟
سیاه‌نمایی: به هر حال آرزوی هر پدریه که بچاهش رو در لباس ماله‌کش ببینه. ما هم می‌خواستیم پدرمون رو سر بلند کنیم، ولی شرایط جوری شد که رو آوردیم به خلاف.
ما: کمی از تفاوت ماله‌کشی و سیاه‌نمایی برای خوانندگان ما بفرمایید.
سیاه‌نمایی: ببینید ماله‌کشی شغل خوبیه. بیمه داره، حق ماموریت داره، حق اولاد و تسهیلات و... ولی ما چون پروژه‌های هستیم، باید منتظر بمونیم یه پولی برسه بعد کار کنیم. متأسفانه خطر دستگیری هم دایما ما رو تهدید می‌کنه.
ما: پیامتون به مسئولین چیه؟
سیاه‌نمایی: پیام خاصی ندارم، ولی کمی شلخته‌تر درو کنن تا چیزی هم گیر ما خوشه‌چین‌ها بیاد، ممنون میشم.
ما: متشکرم که وقتتون رو برای این مصاحبه در اختیار بنده قرار دادید. به سراغ جرم دیگری می‌رویم تا از وضع ایشون باخبر بشیم. لطفا خودتون رو معرفی کنین.
ب: من هم سلام می‌کنم به شما و خوانندگان خوبتون. بنده نشر اکاذیب هستم.
ما: کمی از وضع اکاذیب در کشور بگین. شما هم مثل سیاه‌نمایی از شرایط گله‌مندین؟
نشر اکاذیب: البته آقای سیاه‌نمایی بنا به اقتضای شغل و روحیاتشون طبیعیه که فضای کار رو سیاه نشون بدن، ولی واقعا اینطوری نیست که ایشون میگن.
سیاه‌نمایی: ظاهراً ایشون تازگی به شغل ماله‌کشی هم مشغول شده‌اند. من عاجزانه از مسئولین تقاضا دارم با چندشغله‌ها برخورد کنند. در این لحظه نشر اکاذیب خواستار این شد که سیاه‌نمایی با یادداشت نکات خود در وقت اختصاصی خودش صحبت کند. به ادامه مصاحبه می‌پردازیم.
ما: یعنی شما از شرایط راضی هستین؟
نشر اکاذیب: شکر خدا. از وقتی بنزین شده دو و پونصد اوضاع خیلی بهتر شده.
ما: البته این خبر تکذیب شده.
نشر اکاذیب: دیگه اونش به من ربطی نداره. ما کار خودمون رو انجام میدیم.
ما: پیامتون به مسئولین چیه؟
نشر اکاذیب: جز تشکر چیزی ندارم.
سیاه‌نمایی: بفرمایید؛ اینم از شغل سوم. تولید الکتریسیته از پاچه مسئولین.
نشر اکاذیب: ای کاش بتونم روزی تمام این محبت‌ها رو جبران کنم.
ب: ممنون از هر دو عزیز که ما را در این مصاحبه همراهی کردید. لطفاً با مخاطبان ما خداحافظی کنید.
سیاه‌نمایی: خدائگهدار.
نشر اکاذیب: خداحافظ. ضمناً مردم تا می‌تونن حلیم و آش ذخیره کنن چون قراره گرون شه.